

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دگرمن احمد کندهاری

۲۰ اکتوبر ۲۰۱۷

نباید جنایات رژیم خلق و پرچم را فراموش کرد.

۳-۳

در ادامه بخش سوم :

اگر چه به مشکل می توان در خاطره نویسی همه واقعات را دقیق به خاطر آورد به خصوص با گذشت چهار دهه ، ولی این راقم سعی می نماید تا به زوایای مهم و مشخص آن جنایات انجام شده تحت رژیم « دیموکراتیک خلق » از زندان پلچرخى خاطراتم را بنگارم.

در قسمت گذشته از مقاومت سیدمحمد و حمله جوانمردانه اش بالای قومندان زندان پلچرخى و مجروح شدن سیدعبدالله جانی که سخت ترسیده بود و فغان و ناله اش در دهلیز منزل اول بلاک دوم آنقدر بلند بود که همه زندانیان به آسانی شنیده می توانستند تذکار به عمل آمد ؛ ولی رژیم تحت سلطه حزب « دیموکراتیک خلق » بدون عکس العمل نموده از قوای چهار زره دار دار نیروی کمکی تحت قومنده قیوم تورن به زندان مواصلت نمود که چندین زندانی را در همان دهلیز ضربه نمودند . توأم با این کشتار دسته جمعی زندانیان در فردای آنروز « رسول جان » رئیس ضبط احوالات رژیم شاهی از بلاک دوم انتقال داده شد . با برگشت وی بعد از یک هفته به بلاک دوم ، که در نتیجه این پیامد فضای مختنق زندان کمی تغییر سطحی نمود .

سیدعبدالله جانی را به شفاخانه انتقال دادند و به عوض آن قیوم خان تورن به صفت قوماندان محبس مقرر گردید . قیوم تورن شخصی کم گپ و برخورد ظاهری نیک با زندانیان داشت که با تقرر وی تغییراتی در نظم ۲۴ ساعته زندان به وجود آمد .

برگشت جنرال رسول خان برای زندانیان و به خصوص فرزندان و برادر زاده ها که در بلاک دو همراهش زندانی بودند باور نکردنی بود . رسول جان از رفتنش به زندانیان قصه می کرد که نامبرده را به ریاست آگسا بردند و از او راجع به وضع و طرز العمل زندانبانی از گذشته ها طالب مشوره شده بودند؛ این جنرال کار کشته ضبط احوالاتی از کاستن فشار و فضای مختنق زندان بر زندانیان سیاسی خواستار شده بود و از گذشته های نچندان دور تجاریش را با «خلقى های» جانی در میان گذاشته بود .

البته بعد از آن با حفظ شرایط بنیادی که عبارت بود از بی سرنوشتی و اعزام زندانیان به پولیگون های مرگ بدون محکمه و تحقیق ادامه داشت ، تنها پروگرام ۲۴ ساعته تغییر نمود ؛ طوری که زندانیان اجازه داشتند که از یک سلول

به سلول دیگر و یا اتاق های عمومی رفت و آمد داشته باشند و به همینطور رفتن به صحن بلاک برای تشناب رفتن ، ورزش و استفاده از شعاع آفتاب قیودات قبلی برداشته شد . حتی بازی شطرنج و قطعه بازی آزاد شد . دانه های شطرنج از مغز نان سیلو و تخته آن از کارتن های کاغذی و ورق های قطعه بازی از پوش قطعی های سگریت به ابتکار زندانیان ساخته و تهیه می شد ؛ البته بعداً از طریق کانتین ورقهای قطعه بازی هم پیدا شد . برای پایوازی زندانیان که در ماه یک مرتبه بود اجازه آوردن غذای پختنی داده شد . غذائی که برای ما آورده می شد با زندانیانی که پایوازی نداشتن شریک می نمودیم .

تاریخ دقیق آن فراموش شده ولی در جریان همین رویداد های خونین یکی از شب ها در محوطه بلاک دو بعداز ساعت ۱۱ بجه بعداز ظهر صدای رفت و آمد موتر ها و محافظان زندان شنیده شد و باز هم حالات اضطراری بر زندانیان حاکم گردید ، فهمیده نمی شد که چه حادثه ای به وقوع پیوسته ، البته حدس زده می شد که ممکن گروپوار ، زندانیان را دسته جمعی به پولیگون اعزام نمایند .

صبح همان شب ساعت تفریح کمی ناوقتتر اعلام گردید . بعداز اعلام ساعت تفریح وقتی از سلول ها خارج شدیم به یک وضعیت غیر مترقبه مواجه گردیدیم که عبارت بود :

از ملاقی شدن با عده زیادی از زندانیان جدید در دهلیز عمومی بلاک دوم ، که یک حالت باور نکردنی بود . این زندانیان ملبس با لباس معمولی زندان ، سر و موی فوق العاده رسیده با نازه های بلند انگشتان و اکثراً دست و پای چرکین با دیدن ما زندانیان تبسم معصومانه بر لب داشتند ؛ که اکثر آنها از جمله افسران قوای هوای بودند ولی نظر به شرایط قوانین ظالمانه زندانبانان، ما زندانیان حق مکالمه با یکدیگر را نداشتیم و به اشاره چشم و سر شور دادن با همدیگر اکتفاء می شد .

این همان تاریخ و زمانی بود که حکومت « خلقی » زندان دهمزنگ را تخلیه نموده بود و به نمایش عمومی شهریان کابل قرار داد .

« خلقی ها » با این نمایش جعلی می خواستند مردم شهر کابل و جهان را اغوا نمایند و از ناروایی های رژیم های قبلی این شکنجه گاه را رویوش جنایات شان قرار دهند ولی ما فهمیده نمی توانستیم که عکس العمل شهریان کابل چه بوده طوری که هر فامیل یکی از اعضای شان توسط جلاخان اگسا ر بوده شده بود و حتی از حیات و ممانت عزیزان شان آگاهی نداشتند .

ما زندانیان پلچرخ از این صحنه سازی های فریبنده حکومت « خلقی » توسط بعضی از پایوازی ها اطلاع حاصل نمودیم .

بعداً که با این زندانیان در سلولهای مان ملاقی شدیم آنها شرایط زندگی را در زندان دهمزنگ چنین بیان می نمودند : دسترسی به آب برای شست و شو بسیار کم بود ، داشتن پاکی ریش و قیچی به کلی ممنوع بود و حق اصلاح سر و ریش را نداشتیم حتی از ساعت تفریح و مستفید شدن از شعاع آفتاب محروم بودیم و به بیرون شدن از سلول کم و به ندرت اجازه داده می شد و گفتند که عده زیادی از زندانیان را گروپ وار از بین ما از زندان دهمزنگ انتقال دادند و ما فکر می کردیم که شاید به زندان پلچرخ و یا زندانهای دیگر کوچ داده شده باشند ؛ ولی متأسفانه که ما یکی از آنها را در زندان پلچرخ ندیدیم . و باید نوشت ، رفتن که رفتند ، روح شان شاد و گرمی باد . در همان سال ماه رمضان مصادف بود به برج جوزا و سرطان .

در آغاز برج رمضان برای گرفتن روزه از جانب زندانیان این اتاق عمومی تصمیم اتخاذ گردید و توسط یک زندانی اعلام گردید : ما در شرایط سخت دشوار و اختناق در زندان زمان را سپری می نمایم هر کس که می تواند روزه

بگیرد و یا هم اگر کسی توان گرفتن را نداشته باشد می تواند روزه نگیرد ، لہذا هیچ کس مزاحم یک دیگر شده نمی تواند . ولی نماز جماعت و تراویح در دہلیز عمومی بلاک دوم اجراء می شد و از طرف ادارہ زندان ممانعت نبود . روز عید کہ مصادف شدہ بود با آمدن پایوازی زندان روز پراز خاطرہ بود ، چندین دوست و رفیق از دیگر سلول ہا در اتاق عمومی ما آمدند و با ہم تجمعی داشتیم کہ عبارت بودند از : انجینر یوسف ترین کہ در ماہ سنبلہ بہ جاودانگی پیوست روحش شاد و گرامی ، روانشاد انجینر نجیب ، سیدمحمد افسر ہوائی ، خان محمد افسر ہوائی ، سید مشرف افسر قطعہ نقلیہ ، معین افسر ہوائی ،

با انجینر سخی افسر ہوائی در یک فضای مملو از صمیمیت رفیقانہ ہم از زندگی شخصی و ہم وقایع بیرون زندان و داخل زندان گفتمان و تبادل افکار نمودیم و در ضمن غذای آورده شدہ را با ہم صرف کردیم . در یکی از ہمین شب ہای رمضان کہ عمیقاً بہ خواب رفته بودم در فردای همان شب وقتی از خواب بیدار شدم زندانیانی کہ بہ دو طرف بستر خوابم قرار داشتند بر من می خندیدند و یک نفر شان بہ تمسخر گفت کہ خوب خود را بہ خواب زدہ بودی ، من کہ صادقانہ از موضوع آگاہی نداشتم ، سؤال کردم کہ چہ گپ شدہ ؟
روان شاد انجینر نجیب از موضوع چنین بیان نمود :

قومندان محبس تورن قیوم با ساتنمن غلام حضرت بالای سرت آمدند بہ رویت لستی کہ داشت شہرت و نامت را از ما جویا شد مگر من برایش گفتم اسم ایشان عبدالمحمد نمی باشد و جگنورن قول اردوی قندہار ہم نمی باشد ، بسیار فکر کرد و تورا از خواب بیدار نکرد ، غلام حضرت ساتنمن برایش گفت من این شخص را می شناسم آدم خوبی است و کسی را کہ می خواهی این شخص نمی باشد و اشتباہ شدہ . قومندان محبس بعداز کمی تعمق و فکر بہ غلام حضرت ساتنمن امر کرد بیا کہ برویم و از اتاق خارج شدند .

ہمہ رفقہا می خندیدند و بہ مزاح می گفتیم بلا بود برکتش نہ . و باید تذکار دہم کہ یکی از ہم دورہ ہایم در حربی پوہنتون بہ اسم عبدالمحمد کہ مسلک نظامی اش توپچی و با من ہم رتبہ بود از قوای قندہار یک مرتبہ در پلچرخی زندانی شدہ بود ؛ کہ بعداز رھائی مجدداً زندانی و بہ زندان پلچرخی آورده شد ولی می گفت مدتی در آگسای نظامی بود و سخت شکنجہ شدہ بود ، از سرنوشت وی آگاہی ندارم و فراموش شدہ ولی بعداز مدتی در بین زندانیان دیدہ نمی شد . بعداز تصفیہ ہای مرگ و زندگی در طول مدت زمان برج جوزا و سرطان سال ۱۳۵۸ الی برج سنبلہ شرایط فضای زندان کمی بدون واقعہ بود ، ولی اعزام زندانی بہ طور انفرادی و یا گروپ ہای سہ و یا دو نفری در اثنای شب و یا ہم روز ادامہ داشت ؛ کہ از جملہ خارج نمودن انجینر امیرمحمد و لعلی کندھاری شاعر انقلابی کہ بہ تأسف و اندوہ بی پایانم یادشان را گرامی می دارم .

و با کودتای فرکسیون « امین » « قومندان صبح دم » و شاگرد « وفا دار » علیہ فرکسیون « ترکی » « نابغہ شرق » و استاد « امین » با اعلام شعار « مصونیت ، قانونیت ، عدالت » برای زندانیان سیاسی بانگ خطر و پیام خونینتر ارمغان داشت .

بعداز پیروزی « امین » و کشتہ شدن « ترکی » در بین زندانیان آوازہ بود کہ فامیل ترکی در بلاک اول با زندانیان انات زندانی شدہ اند و خانم « ترکی » در یک حالت بد و دیوانگی قرار دارد .

« امین » مکار و جلاد طبق شعار دروغین ادارہ اش جہت بررسی وضع زندانیان ہیأت تعیین نمود و از رھائی زندانیان بہ فامیل ہای داغدار وعدہ سپرد .

به اساس وعده « امین » یک هیأت تحت ریاست اسدالله امین رئیس جدید سازمان و اداره « کام » از همان اداره قبلی « آگسا » جهت بررسی وضع مدنی و حقوقی زندانیان تعیین و موظف شده بود که بعد از ظهر نزدیک ساعت غروب روز به زندان (بلاک دو) مواصلت نمود.

اسدالله نا امین با هیأت معیتی اش اتاق به اتاق داخل می شد و هر زندانی را سراپا از دید می گذراند و اسم زندانی را سؤال می کرد

وقتی اسدالله نابکار به ما نزدیک شد روانشاد انجینر نجیب در صف ما نفر اول بود با نظر اندازی بر چهره نجیب توقف نمود و اسم انجینر را سؤال نمود و خواست چیزی بنویسد لحظه ای مکث کرد و چیزی نوشت و از پیشروی ما به طرف زندانیان متباقی حرکت کرد. برای انجینر زیر لب گفتم از مرگ خلاص شدی.

در نتیجه بررسی این هیأت مرگ، اعدام های دسته جمعی تداوم یافت، که اولین گروپ از پلچرخ شامل اعضای فامیل صفر جان، نوراحمد اعتمادی و از بین روشنفکران انقلابی انجینر امیرمحمد، انجینر ترین، ظاهر بشردوست (معلم) اگر فراموش نشده باشد انجینر اشرف با عده ای دیگر شامل لست بودند که اشرف و امیرمحمد قبلاً به جاودانگی پیوسته بودند.

طوری که تذکار داده شد انجینر امیرمحمد توسط مأمورین آگسا از زندان خارج و به آگسا انتقال داده شده بود و بعد از یک هفته مجدداً به بلاک دوم آورده شد.

این در زمانی بود که زندانیان بلاک دو از تماس با یک دیگر به کلی محروم بودیم و به ساعت های متفاوت تفریح داشتیم.

از هم اتاقی های امیرمحمد نقل قول می شد که انجینر به شدیدترین نحو شکنجه شده بود که توان حرکت و گپ زدن را نداشت.

و بعداً هم در نیمه شب به اعدامگاه اعزام گردید و به جاودانگی پیوست؛ ولی اسمش در لست های مرگ باقی مانده بود. در زمان سلطه خونین امین جلاذ چند نفر معدود از « خلقی » های مخالف امین و وفادار به ترکی که از جمله کندهاری ها بودند به بلاک ۳ زندانی شدند.

بعد از آمدن همین هیأت یک عده زندانیان که اکثر شان افسران اردو بودند رها گردیدند.

طوری که بعد از عفو عمومی زندانیان سیاسی را از بلاک ۳ به بلاک دو کوچ دادند، مشاهده می گردید که در دوران سلطه امین جلاذ کسانی که گرفتار و زندانی شده بودند، بعد از سپری نمودن دوره شکنجه و تحقیق در شکنجه گاه های رژیم اگر سر به سلامت می بردند به بلاک ۳ انتقال داده می شدند ولی در بین زندانیان اکثریت کسانی که توسط مأمورین کام ربوده شده بودند به زندان پلچرخ نرسیدند

در ماه قوس همان سال باز هم یک هیأت موظف گردید که در بلاک اول زندان پلچرخ مستقر شده بودند و روزانه زندانیان را برای تحقیق و بررسی می طلبیدند ولی سرنوشت این تصفیه کاری معلوم نبود و حدس زده می شد که فیصله مرگ و زندگی خواهد بود. طوری که در بین همین لست های تحقیق نامهای کسانی دیده می شد که قبلاً به جاودانگی پیوسته بودند. از جمله نام سیدمبین شاه جگتورن افسر قوای هوایی مترادف با نام این راقم ثبت لست بود. اسمای زندانیانی که توسط محافظین زندان در دهلیز های بلاک دوم به صدای بلند اعلام می گردید اکثراً افسران نظامی قوای هوایی بودند و نام این راقم هم خوانده شد.

روزی که بنده را برای تحقیق طبق نوبت خواستند ، یک صاحب منصب هوایی بود که من نامبرده را شناسائی نتوانستم ؛ چند سؤال مختصر بود و از جمله سؤال نمود که برای شامل شدن به حزب درخواست داده بودی و نتیجه آن چه بود ، درخواست شما پذیرفته شد یا خیر ؟

ج - درخواست به معاون سیاسی قطعه تقدیم نمودم ولی بی نتیجه ماند .

چون از درخواستی برای شمولیت به حزب تذکار به عمل آمد بناءً به ارتباط درخواستی ، لزوماً از چگونگی آن مختصراً یاد آوری می نمایم :

فکر می کنم که برج دلو سال (۱۳۵۷ ه ش) بود که از جانب یکی از رفقاء که اکنون هم در قید حیات می باشد از مرکز قرارگاه قواء برای احوال فرستاد که در خواست برای شمولیت در حزب تقدیم نموده اید یا نه ؟ به نسبتی که در مرکز در مورد شما تبصره می شود مخصوصاً در مورد این راقم . و این برای گرفتاری و مشخص نمودن هویت شما زمینه سازی می نمایند و ممکن گرفتار شوید .

و از جانب دیگر چون نوبت سال ترفیع ما بود و سجد های ما به مرکز ارسال شده بود سجد بنده با چندین تن از افسران دیگر بر وفق ملاحظات که داشتن به کنار گذاشته شده بود ؛ که بعد از گرفتاری و زندانی شدن به تقاعد اجباری سوق داده شده بودیم .

این قدم نخست حکومت « حزب دیموکراتیک خلق » بود که در شکست و متلاشی شدن اردوی افغانستان گذاشته شد . در همین اولین جشن سالگرد کودتای شوم و خونین هفت ثور بود که به هزارها افسر کادر مسلکی و چیز فهم به پولیگون های مرگ و زندانها اعزام گردیدند و یا هم به تقاعد های اجباری و بدون عذر موجه سوق داده شد .

ادامه دارد .

دگرمن احمد کندهاری .

۲۰۱۷/۱۷/۱۰